

|| نرگس رجایی ||

مدیر دبستان شهید علیزاده بندر ماه شهر، خوزستان

یک پیشنهاد ساده برای مراسم آغازین

بودن، مرتب ایستادن سر صف، ساکت بودن، شرکت در مسابقات گوناگون، کمک کردن به دوستان، مهربان بودن با دوستان و

سپس تصمیم گرفتم به تشویق‌ها تنوع ببخشم. ابتدا تشویق‌ها را به زبان‌های گوناگون می‌گفتم: ترکی، لری، اصفهانی، ژاپنی، عربی، انگلیسی... و بچه‌ها تکرار می‌کردند. متوجه شدم خیلی خیلی خوششان می‌آید.

تشویق‌های فیزیکی و حرکتی مثل تشویق بارانی و هلیکوپتری را هم اضافه کردم. تشویق‌ها و دست زدن‌های بین‌المللی و انواع دیگری را که برگرفته از کتاب «فرزانگان و پیش‌تازان» بود نیز اضافه کردم.

از مربی پرورشی خواستم قرآن را حتماً با نوار و به‌صورت تکرار و سازماندهی شده پخش کند. یعنی بچه‌ها از قبل بدانند که چه سوره‌ای پخش خواهد شد و آهنگ سرود جمهوری اسلامی را روی موبایلم ضبط کردم و هر روز سرود جمهوری اسلامی را با آهنگ و به‌صورت رسمی پخش می‌کردم. ورزش صبحگاه را خودم همراه با یکی از معلمان پایه پنجم اجرا می‌کردیم و شخصا همراه بچه‌ها ورزش می‌کردیم. حرکات ورزشی همیشگی را عوض کردم. آهنگ‌های ورزشی را روی موبایلم ضبط کردم تا همیشه در دسترس باشد. کتاب‌های ورزشی را ورق زدم و از کلاس‌هایی که خودم به‌صورت باشگاهی می‌رفتم، ایده گرفتم. ورزش صبحگاهی را هم مطابق میل بچه‌ها تغییر دادم.

پس از گذشت چند ماه، یک روز پیش از برگزاری صبحگاه به بچه‌ها گفتم: «بچه‌ها هر کس می‌خواهد برود کلاس و هر کس مایل است سر صف صبحگاه بایستد.» نتیجه این شد که فقط بیست، سی دانش‌آموز به کلاس رفتند و بقیه مایل بودند در برنامه صبحگاه حضور داشته باشند.

اشاره

چهار سال پیش، زمانی که تازه معاون شده بودم، احساس کردم دانش‌آموزان، علاقه‌ای به مراسم صبحگاهی ندارند و حتی برخی خانواده‌ها نیز احساس نیاز نمی‌کنند که فرزندانشان در صف صبحگاه باشند. حتی آن‌ها گله داشتند که صف صبحگاه وقت‌گیر است و فایده‌ای برای فرزندانشان ندارد. در صورتی که از جانب اداره تأکید می‌شد که حتماً باید مراسم صبحگاه اجرا شود. دنبال راهی گشتم که این برنامه را جذاب و زنده کنم تا مطابق میل بچه‌های دبستانی باشد. البته من معاون آموزشی بودم اما همواره کارهای پرورشی را نیز برای پیشبرد کارهای آموزشی انجام می‌دادم.

■ شرح تجربه

ابتدا تصمیم گرفتم بسنجم و ببینم دانش‌آموزان چقدر تمایل به ماندن در حیاط آموزشگاه برای شنیدن و دیدن برنامه‌های صبحگاه را دارند. مطابق هر روز صف تشکیل شد، به بچه‌ها اعلام کردم هر کس دوست دارد در حیاط بماند و هر کس می‌خواهد به کلاس برود. سعی کردم یک روز معمولی را انتخاب کنم که هوا نه سرد باشد و نه گرم. به جز بیست، سی نفر، جمعیت سیصد نفری مدرسه به کلاس‌ها رفتند. آن‌هایی که ماندند، دانش‌آموزان پایه چهارم و پنجم بودند و چند نفری هم پایه‌های دیگر.

به دنبال علایق بچه‌ها در سن ابتدایی گشتم. سخن استادی در این راه توجهم را جلب کرد: «آموزش در سن ابتدایی باید با بازی و بازی و بازی همراه باشد.» تشویق‌ها را زیاد کردم؛ بچه‌ها را به هر عنوانی در صف صبحگاه تشویق می‌کردم. درس خواندن، تمیز

